

# بی‌عنا

شماره مسلسل ۲۸۹

سال بیست و پنجم

مهر ماه ۱۳۵۱

شماره هفتم

## خلوتگه کاخ ابداع

- ۵ -

سالوس وریا

موازی واژه‌های باده ، می ، شراب ، جام ، قدح ، میکده ، خرابات ، دیرمغان ، میخانه و تعبیراتی از این دست که محور اندیشه و احساس و تعبیرات خواجه است کلمات شیخ ، زاهد ، فقیه ، صوفی ، محتسب ، دلق پوش ، زهد فروش ، واعظ ، مفتی و خلاصه آنهایی که خود را نگهبان شرع می‌گویند در دیوان حافظ دیده میشود .  
این طائفه چه هیزم تری به حافظ فروخته‌اند که پیوسته هدف طنز و ملامت و طعن وی قرار گرفته‌اند ؟

مگر نه اینکه منادی حق و دیانتند ، مردم را به ترك دنیا و روی آوردن به آخرت ارشاد میکنند و خود از آلودگی‌های زندگی مادی و ارسته و پاکیزه‌اند ؟  
از قضا ایرادی که حافظ باین طائفه دارد همین است که آنان چنین نیستند .  
امور روحانی برای آنان دکه‌ایست . شریعت و طریقت کالائی است برای جلب عوام ،

و جلب عوام وسیله‌ایست برای بدست آوردن توجه ارباب زر و زور .

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند

چو به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند



عنان بمیکند خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عملان واجب است نشیندن

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

از قراین عدیده و سیر در تاریخ چنین بر میآید که قرن هشتم هجری ، شیراز در وضع اجتماعی تباهی قرار گرفته، مبادی اخلاقی فرو افتاده ، و بجای مکارم و فضائل حرص جاه و پول بر مردم مستولی ، ستم و تجاوز امری رایج بوده است .

در حکومت‌های ضعیف و متزلزل بازار روحانی نمایان رونقی میگیرد ، زیرا امرا و جاه طلبان به پشتیبانی مردم نیازمندند و زمامدار افکار عامه کسانی هستند که بر مسند شرع تکیه کرده اند ، و این مسند نشینان روحانی نما برای جلب افکار و عواطف عامه ناس ناچار باید ذوق و سلیقه عمومی را پیروی کنند - یعنی بجای اینکه راهنما و مقتدا باشند ، تابع و پیرو عامه میشوند و خود را بسطح معتقدات و موهومات آنان فرود می آورند . سطح معتقدات عامه هیچگاه و در هیچ جا قرارگاه روشن فکران و آزاد اندیشان نیست . مردم در همه جای جهان و در تمام ادوار تاریخ میخواهند در دائره عادات و معتقدات پدران خود باقی بمانند - هر چند مخالف عقل و منطق باشد - و هر کس از آن دائره پای فراتر نهد خرق اجماع کرده و عنصری نامطلوب ، بلکه مردود و منفور ، و گاهی ملعون و سزاوار قتل است .

تمام کار های خلاف انصاف و مردمی از این سر سترگ بیار میآید که امور روحانی و معنوی وسیله رسیدن به مال و جاه میشود ، نه هدایت مردم بخیر و صلاح . از اینرو حافظ بوی خیری از آن اوضاع نمیشنود و مزاج دهر را تبه و نیازمند فکر

خدای را به میم شست و شوی خرجه کنید  
که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع

☆☆☆

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ  
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

در سراسر دیوان حافظ مبارزه با سالوس و ریا ، طعن به زهد فروشان و صوفیان  
ظاهر ساز ، وهمه کسانی که روحانیت را دستاویز کسب مال و تولیت اوقاف قرار داده‌اند  
بطور چشمگیری دیده میشود ، بعدیکه میتوان تصور کرد چون ناصر خسرو و فردوسی  
یک نوع ایده‌آلودگی او را به‌گفت آورده‌است . اینک نمونه‌ای در این باب که از خصوصیات  
دیوان خواجه شیراز است :

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود  
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

\*\*\*

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل  
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید  
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن  
قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

\*\*\*

می صوفی افکن کجا می‌فروشند  
که درتابم از دست زهد ریائی

\*\*\*

خوش میکنم به باده مشکین مشام جان  
کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

\*\*\*

آتش زهد و ریباخر من دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

\*\*\*

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب  
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند

\*\*\*

اگر به باده مشکین دلم کشد شاید  
که بوی خیر ز زهد و ریا نمیآید

ملاحظه میکنید حافظ به زاهد، واعظ و صوفی فی حد ذاته اعتراضی ندارد. اعتراض بریا کاری آنان است و حتی ریای آنها را در مقابل شرب خمر که از منهیات شرعی است فرار داده و باده گساریرا بر آن ترجیح میدهد و از اینهم قدم فراتر گذاشته در پیشگاه خداوندی اینرا مرجح می شمارد:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود  
نسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار

\*\*\*

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست  
نان حلال شیخ ز آب حرام ما

\*\*\*

ساقی بیار جامی از چشمه خرابات  
تا خرقه را بشوئیم از عجب خانقاهی

\*\*\*

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد  
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان  
 تا سیه روی شود هر که در او غش باشد  
 باده گساری اگر گناه است و مرتکب آن سزاوار عقوبت ، پس ارتکاب آن از طرف  
 کسانی که خود مأمور نبی از آن هستند و علی رؤس الاشهاد از آن بد میگویند زشت تر و  
 سزاوار عقوبتی شدیدتر است :

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان  
 کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش  
 گفتا نکفتنی است سخن گرچه محرمی  
 درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش  
 ☆☆☆

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی  
 زین میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد  
 ☆☆☆

ز کوی میکده دوشش بدوش میبردند  
 امام شهرکه سجاده میکشید بدوش

☆☆☆  
 بیفشان زلف و صوفی را به پا بازی ورقص آور  
 که از هر رقعه دلش هزاران بت بیفشانی  
 ☆☆☆

خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت\*  
 قصه ماست که در هر سر بازار بماند  
 ☆☆☆

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب  
 چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

\* - محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد . ( نسخه قزوینی )

در این زمینه حافظ از خود نیز مایه میگذارد و از طعن به خرقه خویش فروگذار  
نمیکند . بیش از سی بار خرقه در زبان او آمده است . خرقه همه جا وسیله ایست برای  
پوشاندن باطن تاریک و تباہ برای اجتناب از تحریک مخالفان از خرقه خویش هم دم میزند.

حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا  
که چه زقار ز زیرش بدغا بکشایند



خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست  
پرده ای بر سر صد عیب نهان می پوشم



گرچه بادلق ملامع می گلگون عیب است  
مکنم عیب کران رنگ ریا می شویم

پوشگاه علوم  
بیتی به ربی

لان هلاك النفس عند اولی النهی علوم  
احب له من عیش منقبض الصدر  
شیخ سعدی شیرازی

### ترجمه فارسی

بود زندگانی با آزادگی      که انجام آزاده فرخندگی است  
وگر زندگی خواری و بندگی است      مرامرک به از چنین زندگی است  
علی اصغر حکمت شیرازی